



فرمانروایی خاندان بویه

سید صادق سجادی





سجادی، سید صادق، ۱۳۳۳-	سرشناسه
فرمانروایی خاندان بویه / تألیف دکتر سید صادق سجادی.	عنوان و نام پدیدآور
تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری سخن، ۱۴۰۱.	مشخصات نشر
۵۳۹ ص.	مشخصات ظاهری
مجموعه انتشارات تاریخی و ادبی دکتر محمود افشار؛ ۳۰۹. گنجینه اسناد و تاریخ ایران؛ ۹۱.	فروست
۹-۳۶-۷۷۰۶-۶۲۲-۹۷۸	شابک
فیپا	وضعیت فهرست نویسی
ایران -- تاریخ -- بوثیان، ۲۲۰-۴۴۷ ق.	موضوع
Iran -- History -- Buyid Dynasty, 939 - 1055	موضوع
DSR ۷۱۳	رده بندی کنگره
۹۵۵/۰۴۸۵	رده بندی دیویی
۸۷۳۲۶۱۱	شماره کتابشناسی ملی

فرمانروایی خاندان بویه



دکتر سید صادق سجادی



مجموعه انتشارات
ادبی و تاریخی
موقوفات دکتر محمود افشار

[۹۱]

گنجینه اسناد و تاریخ ایران



هیئت گزینش کتاب و جایزه

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - دکتر ژاله آموزگار - دکتر جلال خالقی مطلق
دکتر حسن انوری - دکتر فتح الله مجتبایی - دکتر محمود امیدسالار - کاوه بیات
دکتر محمد افشین وفایی (مدیر انتشارات)

درگذشتگان

ایرج افشار - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی



فرمانروایی خاندان بویه



تألیف : دکتر سید صادق سجادی

گرافیسیت، طراح و مجری جلد
حروفچین و صفحه‌آرا
لیتوگرافی
چاپ متن
صحافی
تیراژ
چاپ اول

کاوه حسن بیگلر
مریم ترکاشوند
صدف
آزاده
حقیقت
۲۲۰۰ نسخه
۱۴۰۱

ناشر

انتشارات دکتر محمود افشار

خیابان ولی عصر، بالاتر از پارک وی، خیابان عارف‌نسب، کوی دبیر سیاقی (لادن)، شماره ۶
تلفن: ۲۲۷۱۷۱۱۴ دورنما: ۲۲۷۱۷۱۱۵
با همکاری انتشارات سخن
خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸
تلفن: ۶۶۹۵۳۸۰۴-۵ دورنما: ۶۶۴۰۵۰۶۲
تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها
۶۶۹۵۳۸۰۴-۵



شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش)
وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی - رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان اول هر یک از این پنج مقام) (طبق ماده ۲ و قفنامه)

متولیان منصوب و منسوب

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس شورا) - دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی (جانشین: دکتر محمد اسلامی - دبیر)
سید محمود دعایی (نایب رئیس شورا) - دکتر احمد میر (بازرس) - ساسان دکتر افشار - آرش افشار (بازرس)

هیئت مدیره (منتخب شورای تولیت)

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس هیئت مدیره) - دکتر محمد اسلامی (نایب رئیس هیئت مدیره)
دکتر محمد افشین وفاپی (مدیر عامل) - حمیدرضا رضایزدی (خزانه دار)



درگذشتگان

دکتر مهدی آذر - حبیب الله آموزگار - دکتر جمشید آموزگار
ایرج افشار، سرپرست عالی و بازرس (منصوب واقف، از ۱۳۶۳-۱۳۸۹) - مهربانو دکتر افشار - مهندس نادر افشار
بهروز افشار یزدی - دکتر سید جعفر شهیدی، رئیس هیئت مدیره (از ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳) - دکتر جواد شیخ الاسلامی - اللهیار صالح
دکتر منوچهر مرتضوی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی - دکتر علی محمد میر - دکتر محمدعلی هدایتی

یادداشت واقف

اول

طبق ماده ۲۳ وقفنامه اول مورخ یازدهم دی ماه ۱۳۳۷ ه. ش. درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجله آینده در صورت احتیاج و احتمالاً دادن جوایز به نویسندگان به شرح دستور این وقفنامه گردد.

دوم

هدف اساسی این بنیاد ملی طبق ماده ۲۵ وقفنامه تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران می باشد. بنابراین کتبی که با بودجه این موقوفات منتشر می شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.

سوم

طبق ماده ۲۶ مقداری از کتب و رسالات چاپ شده با بودجه این موقوفات باید به طور هدیه و به نام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه ها و قرائتخانه های عمومی ایران و خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مستشرقین خارجی فرستاده شود.

چهارم

چون نظر بازگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حدی تحمل زیان هم جایز است طبق ماده ۲۷ وقفنامه هیچ کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی ده تا بیست و پنج قیمت گذاری شود... این افزایش ۲۵ درصد به واسطه حداقل حق الزحمه فروشندگان و هزینه ای است که برای پست و غیره تحمیل می شود. از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیر ملی که ابداً جنبه تجارتي ندارد با مایاری و تشریک مساعی بنمایند.

پنجم

بر اساس موافقت نامه دوم (مورخ ۱۳۵۲/۴/۱۲) که میان واقف و دانشگاه طهران به امضاء رسیده، قسمتهای مهمی از رقبات، مانند جایگاه سازمان لغت نامه دهخدا و محل مؤسسه باستان شناسی به طور رایگان به دانشگاه طهران واگذار شده و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق ماده دوم برای اجرای مفاد وقفنامه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) می باشد در اختیار دانشگاه طهران قرار می گیرد که وصول نموده و به نام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

ششم

چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه یک نفر از متولیان این موقوفات که از طرف واقف به عضویت کمیته انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی اداره امور جوایز و نشر کتاب انتخاب شود ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای تولیت است و از طرف واقف نیز به عضویت کمیته نامبرده معین شده به سمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند.

هفتم

چون نگارنده این سطور به واسطه کبر سن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کارها بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره به فرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. در این چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات به طبع رسیده با کوشش و سرپرستی وی بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند می توانند به او مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدف های این بنیاد، یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک و زبان رسمی و ملی همه ایرانیان است می باشد.

هشتم

این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشاریزدی

آذر ماه ۱۳۵۸ شمسی

مستوفع



کتبی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع می شود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همه تألیفات و مجموعه هایی که به قلم واقف منتشر شده و یا می شود صد درصد این مطابقت را ندارد به سبب این است که واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشت، ولی زمانی که دارایی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه هاست به عهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غایی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است در برداشته، کتبی که بویی از ناحیه گرایی و جدایی طلبی و حکایت از رواج زبان های خارجی به قصد تضعیف زبان دری و دیگر چیزهای تفرقه آمیز و روش ها و سیاست های فتنه انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ نامه فارسی که دایره مانند یعنی انسیکلوپدی باشد و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می توان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود، به شرط آن که اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولید بعد از ممات یا هرکس و دستگاهی که قانوناً قائم مقام آنهاست باشد.

در تکمله دوم یادداشت واقف، منتشره در جلد سوم افغان نامه نگاشتم که کتب و رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ می شود باید منزه باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی و ادبی ایران شناسی... و در پایان آن تکمله افزودم بیم داشتیم که مبادا چنین رسالاتی سال ها بعد از ما نخواسته و ندانسته، به وسیله این بنیاد چاپ شود. پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود... عمده مخاطب این یادآوری ها بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

تا زمانی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من، ایرج افشار که به رموز نویسندگی کاملاً آگاه می باشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد؛ ان شاء الله.

یادداشت واقف چند روز پیش از درگذشت (۲۸ آذر ۱۳۶۲) برای اطلاع نویسندگان.

کتاب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع می‌شود باید منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بویی از ناحیه‌گرایی و جدایی‌طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه‌های محلی و زبان‌های خارجی به قصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتاب‌ها و رسالات باید منزّه باشد از روش‌های تفرقه‌آمیز و سیاست‌های فتنه‌انگیز، چه به‌طور مرموز و چه علنی مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران‌شناسی.

کتاب تاریخی و ادبی عالمانه خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه می‌شود اگر دارای هر دو جنبه از سود و زیان باشد باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود. قسمت زیان‌بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد نه جاهلانه، زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه شانتاژ و هوچی‌گری. این بنیاد در انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. به گفته نظامی گنجوی:

چون توان راستی را دج کردن دروغی را نباید خرج کردن

برای چاپ و انتشار کتب و رسالات نه تنها هزینه و حق‌الزحمه نمی‌خواهیم، بلکه به سبب اهمیت فوق‌العاده سودمند بودن کتاب، جایزه نیز می‌پردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتاب‌های خود به‌طور مسلم ضرر مادی دارد، زیرا کمتر از ارزش تمام شدن از کاغذ و چاپ و غیره از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مرحوم ملانصرالدین باشد که تخم مرغ می‌خرد دانه‌ای دو شاهی، می‌پخت و رنگ می‌کرد و می‌فروخت یک شاهی! عقیده ما بر این است که اگر در این سود، ضرر مادی و مالی می‌کنیم سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می‌دهیم. این زبان را به حساب مصارف وقف در راه ایده‌آل و هدف ملی خود محسوب می‌داریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکمله منتشرشده در ابتدای کتاب‌های این بنیاد که اضافات و تفاوت‌هایی با هم دارد توجه فرمایید.



فهرست مطالب

پیشگفتار..... ۱۵

بخش اول: ظهور، کسب قدرت، سقوط..... ۲۱

الف. نسب و خاستگاه و خاندان..... ۲۳

ب. نخستین کوشش‌های نظامی و سیاسی..... ۳۰

فصل اول. پسران بویه در فارس، کرمان، عراق و ری..... ۳۲

الف. تحصیل قدرت..... ۳۲

ب. تأسیس دولت..... ۳۷

فصل دوم. فرمانروایی بوئیان بر فارس و کرمان و عراق..... ۱۱۵

دوره نخست: از عضدالدوله تا قتل عزالدوله بختيار... ۱۱۵

دوره دوم: عصر پسران عضدالدوله..... ۱۷۴

فصل سوم. فرمانروایی بوئیان بر ولایت جبال..... ۲۶۸

فصل چهارم. دیگر امیرزادگان خاندان بویه..... ۳۰۶

فصل پنجم. سیاست و ملکداری، اخلاق و سلوک بوئیان..... ۳۲۰

۱. در فارس و کرمان..... ۳۲۰

۲. در عراق..... ۳۳۲

۳. در ولایت جبال..... ۳۴۸

بخش دوم: وزارت و دستگاه اداری..... ۳۵۳

درآمد..... ۳۵۵

فصل اول. وزارت در کرمان و فارس و عراق..... ۳۵۶

فصل دوم. وزارت در اصفهان تاری و همدان.....	۳۹۴
بخش سوم: القاب، زمینداری و امور مالی، آبادانی‌ها، تحولات اجتماعی و ...	۴۰۳
فصل اول. القاب و عناوین.....	۴۰۵
فصل دوم. امور مالی: زمینداری و اقطاع‌ها، مالیات‌ها، مصادرات، مسکوکات.....	۴۱۳
فصل سوم. آبادانی‌ها.....	۴۴۴
فصل چهارم. تحولات مذهبی و کشاکش‌های دینی و فرقه‌ای و برخی حوادث دیگر.....	۴۵۲
۱. فارس و کرمان و عراق.....	۴۵۵
۲. ولایت جبال.....	۴۷۹
فصل پنجم. دانش و فرهنگ.....	۴۸۰
نمایه.....	۴۹۳
منابع تحقیق.....	۵۲۷

پیشگفتار

خاندان بویه، یا چنان‌که در غالب منابع آمده است، آل بویه، در مهم‌ترین دورهٔ سیاسی و فرهنگی ایران عصر اسلامی برآمدند و خود در ایجاد یا بسط وجوهی از شیوه‌های ملکداری و فرهنگ سیاسی و دستگاه اداری و تحولات اجتماعی و البته حمایت از اهل ادب و دانش نقش و تأثیری مهم داشتند. از سوی دیگر هرچه طبقهٔ اول فرمانروایان بویه‌ای با هم متحد و یکدل بودند و به همین سبب توانستند بر قسمت اعظم ایران قدیم مستولی شوند و تا میانه‌های بین‌النهرین پیش روند و حتی یک وقت طمع در مصر بینند و در مکه و مدینه به نام آنها خطبه کنند، طبقات بعدی آنها راه جدایی و کشمکش پیمودند. گرچه پیش از آنها، طاهریان و صفاریان و سامانیان و بعضی خاندان‌های کوچک کهن در صفحات شرق و شمال شرقی ایران حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقل داشتند و مورخان دربارهٔ برخی رقابت‌ها و کشمکش‌های درون خاندانی آنها هم سخن رانده‌اند، اما هیچ‌یک، جز علویان شمال ایران، در جدال‌های خاندانی و قتل‌های سیاسی به پای آل بویه نمی‌رسند. با این همه اینان نخستین فرمانروایان ایرانی بودند که هیبت و قدرت ظاهری و معنوی خلافت عباسی را، که امیرالامرایان بغداد تا حدی فرو ریخته بودند، یکباره بر باد دادند و خلیفگان را آشکارا بازیچهٔ خود ساختند. گرچه وصف ماجراهایی که به تأسیس نخستین حکومت بویه‌ای در فارس، و آن‌گاه به تسخیر بخش اعظم سرزمین ماد قدیم و بغداد و عراق، و پیکار با حاکمان اطراف این متصرفات وسیع، از سامانیان در شرق و زیاریان در شمال، تا حمدانیان در غرب انجامید، جذاب و خواندنی است، اما آنچه دربارهٔ جزئیات کشاکش‌های خاندانی و بیرون‌خاندانی پسران بویه در منابع ما و در کتاب حاضر آمده است، شاید تا اندازه‌ای

کسالت آور باشد، گرچه غالباً در خلال همان جزئیات به بررسی لایه‌های پنهان آن حوادث کوشیده‌ام؛ اما بی‌گمان از این همه گزیری نیست. زیرا آنچه در تحلیل رفتارهای سیاسی و شیوهٔ ملکداری و اخلاق و سلوک این فرمانروایان، و وضع مالی و اجتماعی و مذهبی و فرهنگی قلمرو آنها آورده‌ام، از میان همان جزئیات بیرون آمده است. اکتفا به این تحلیل‌ها در اینگونه مطالعات نوعی تحمیل نگاه مورخ به خوانندهٔ محقق است. کتاب حاضر مشتمل بر سه بخش اصلی است. نخست تاریخ سیاسی خاندان بویه، از مطالعاتی دربارهٔ خاستگاه و نسب آنها تا احوال یکایک فرمانروایان هر سه تیرهٔ فارس و کرمان، عراق، و ولایت جبال، آمده است. پایان همین بخش به بحث دربارهٔ شیوهٔ ملکداری و رفتارهای اجتماعی و اخلاق و سلوک پسران بویه اختصاص داده شده است. در بخش دوم به بحث دربارهٔ وزارت و دیوانسالاری در عهد فرمانروایان بویه‌ای به ترتیب تیره‌های این خاندان پرداخته‌ام و همینجا به سقوط یا حذف منصب وزارت خلفای عباسی و ایجاد این منصب در دستگاه امرای بویه‌ای اشاره کرده‌ام؛ حادثه‌ای که همچنان استمرار یافت و در ادوار بعدی هم وزارت سلاطین مستولی بر بغداد، بر وزارت خلیفه، هرگاه وجود داشت، سخت چیره بود.

بخش سوم مربوط است به تحقیقی دربارهٔ القاب و عناوین، سکه‌ها، زمینداری و انواع اقطاعات، مالیات‌ها و مصادرات و دیگر منابع درآمد آل بویه، و آن‌گاه تحولات اجتماعی و کشاکش‌ها و قتل و غارت‌های مذهبی میان شیعیان و اهل سنت که پایه‌های آن در همین دوره نهاده شد و خسارت‌های بزرگ مادی و معنوی به بار آورد. قسمت آخر همین بخش به نگاهی به وضع دانش و ادب در قلمرو خاندان بویه اختصاص یافته است و کوشیده‌ام تصویری کلی از فرهنگ به معنای خاص به دست دهم.

پیش از ورود به متن تحقیق حاضر، اشاره به چند نکته ضروری است:

۱. وجه تسمیهٔ دولت آل بویهٔ فارس آن است که عمادالدوله حکومت واقعی و نهایی خود را در شیراز، تختگاه فارس تأسیس کرد؛ اما بخش بزرگ خوزستان، عمان و جزایر دریای پارس هم در قلمرو دولت او بود. چنان‌که آل بویهٔ عراق هم، علاوه بر آن ولایت بزرگ، بخش‌هایی از دیاربکر، و از این سوی، بخشی از خوزستان را هم

غالباً در تصرف داشتند. کرمان هم از نخستین ولایات متصرفی آل بویه به شمار می‌رفت و غالباً به دست امیرزادگان بویه‌ای بود که در عراق و فارس بر تخت می‌نشستند.

۲. به استثنای پسران ابوشجاع بویه که هریک دولتی در قلمروی مستقل بنیان نهادند، بیشتر فرمانروایان بعدی شاخه‌های عراق و فارس و کرمان مشترک بودند؛ در حالی که شاخهٔ آل بویه ولایت جبال (از همدان تا اصفهان و مخصوصاً ری) شاخه‌ای غالباً مستقل به شمار می‌رفت و بسا زمان‌ها که شهرهایی مهم از طبرستان را هم زیر نگین داشت.

۳. اشتراک فرمانروایان بویه‌ای قلمروهای عراق و فارس و کرمان، پس از عضدالدوله، نه اشتراک مطلق بلکه نوعی اشتراک متناوب است. به آن معنی که بعضی از آنها در دوره‌هایی زمانی، اما مقارن یکدیگر، به‌تنهایی بر فارس و عراق فرمان می‌راندند و همان‌ها در دوره‌های متعاقب حکومت فارس و عراق و کرمان را یکجا در اختیار داشتند. مثلاً دورهٔ حکومت شرف‌الدوله پسر عضدالدوله جمعاً از سال ۳۵۷ تا ۳۷۹ق/۳۴۷-۳۶۸ش به طول انجامید. در این ۲۲ سال، از ۳۵۷ تا ۳۷۲ق/۳۴۷-۳۶۲ش که عضدالدوله زنده بود، شرف‌الدوله اسماً بر کرمان حکم می‌راند. از ۳۷۲ تا ۳۷۵ق/۳۶۲-۳۶۵ش حکومت فارس را در اختیار داشت؛ در حالی که درست در این دوره، برادرش صمصام‌الدوله بر عراق فرمان می‌راند. شرف‌الدوله آن‌گاه از ۳۷۵ق/۳۶۵ش حکومت عالیۀ عراق را هم به دست آورد و تا ۳۷۶ق/۳۶۶ش صمصام‌الدوله به نیابت از او بر آنجا حکومت می‌کرد. از ۳۷۶ق/۳۶۶ش شرف‌الدوله به عراق رفت و صمصام‌الدوله را گرفت و به زندان کرد و خود حکومت سراسر عراق و فارس و کرمان را به دست گرفت. همین تقارن و تجمع به روزگار بهاء‌الدوله و دورهٔ دوم حکومت صمصام‌الدوله، میان بهاء‌الدوله و سلطان‌الدوله و مشرف‌الدوله و جلال‌الدوله و عمادالدین هم اتفاق افتاد.

۴. بنابراین اختصاص فصولی به حوادث دوره‌های حکومت هریک از اینان موجب تطویل و تکرار و گسست و خلل در ارائهٔ تصویری منسجم و پیوسته از حیات سیاسی فارس و کرمان و عراق و نقش تاریخی اعضای خاندان، مخصوصاً اعضای مشترک در

شاخه‌های فارس و عراق می‌شود. علاوه بر آن التزام مطلق به شیوه سالشمارانه در ذکر حوادث، پیوستگی میان مقدمات و نتایج حوادث تاریخی را از میان می‌برد و تحلیل حادثه را با دشواری روبه‌رو می‌کند. اختلالی که بزرگترین نماینده تاریخنگاری سالشمارانه یعنی ابن الاثیر متوجه آن بوده و متذکر آن شده است. بنابراین هرچا ضروری بوده است، حوادث را با پیشینه‌ها و نتایج آن، قطع نظر از تاریخ وقوع، مورد مطالعه قرار داده‌ام.

۵. برای حصول فایده بیشتر برای خواننده ایرانی امروز، در کنار ذکر سال‌های قمری وقوع حوادث، که روایات و گزارش‌های مورخان قدیم مطلقاً بر آن اساس واقع است، معادل سال‌های هجری شمسی آنها را نیز آورده‌ام. چنان‌که اهل تحقیق می‌دانند، دستگاه‌های تبدیل سال‌ها و ماه‌ها و روزهای قمری به میلادی و هجری شمسی، و بالاخص در تبدیل ماه‌ها و روزها اختلاف دارند. بنابراین اگر روز و ماه و سال واقعه‌ای به هجری قمری آمده است، در برابر آن فقط ماه و سال هجری شمسی آن را آورده‌ام، مگر آنکه روز شمسی وقوع را هم به‌درستی بدانیم. اگر روز حادثه در تاریخ قمری هم نیامده تنها از ماه وقوع حادثه یاد شده است؛ و از آنجا که معمولاً قسمتی از یک ماه قمری در یک ماه شمسی، و قسمتی دیگر در ماهی دیگر می‌افتد، ناچار دو ماه شمسی را در برابر آن ماه قمری قرار داده‌ام. اگر ماه قمری نیز در ذکر تاریخ حادثه‌ای ذکر نشده باشد، چون قسمتی از سال قمری در یک سال شمسی، و قسمتی دیگر در سال بعد می‌افتد، ناگزیر در برابر یک سال قمری، دو سال شمسی را ذکر کرده‌ام.

منابع کتاب منحصر به منابعی است که من در این تحقیق، که چند سال به طول انجامیده است، از آنها به طور مستقیم استفاده کرده‌ام. گاه ناچار شده‌ام از دو یا حتی سه چاپ کتابی که به تفاریق منتشر شده است استفاده کنم. در ارجاعات خود آنها را مشخص کرده‌ام. تحقیقات جدید به زبان‌هایی جز فارسی و عربی، مخصوصاً تک‌نگاری‌هایی درباره بعضی از وجوه سیاسی و مالی و فرهنگی آل بویه اندک نیست و بسیاری از آنها را از نظر گذرانده‌ام؛ اما به مقالات و کتاب‌هایی از آن میان ارجاع داده‌ام که به نظرم مفید و گاه الهام‌بخش بوده است. فضل تقدم در تحقیق جامع درباره

خاندان بویه به زبان فارسی، از آن شادروان علی اصغر فقیهی است. من با نگاهی دیگر به تاریخ این خاندان نظر افکنده‌ام، اما از حاصل برخی تحقیقات آن محقق دقیق‌النظر هم بهره‌مند شده‌ام. علاوه بر آن دوست دانشمند، دکتر محمود امیدسالار، سراسر کتاب را پیش از چاپ خواند. تذکرات عالمانه او بسیار پرفایده و کارساز بود و بیش از پیش مرا مدیون خود گردانید. همینجا باید از برخی دوستان و همکاران دیگر، مخصوصاً جناب آقای دکتر محمد افشین‌وفایی که همواره از یاری و پیشنهادهای فاضلاته‌اش بهره‌مند بوده‌ام، سپاسگزاری کنم.

کتاب حاضر بزرگ‌ترین جزء تحقیقی است درباره سلسله‌هایی که از شمال ایران برخاسته‌اند یا بر آن صفحات فرمان رانده‌اند. تاریخ باوندیان، جستانیان، زیاریان، کاکوئیان، و علویان شمال ایران، از آن جمله است و امیدوارم به تدریج منتشر شود.

صادق سجادی

پاییز ۱۴۰۰

بخش اول: ظهور، کسب قدرت، سقوط

بخش اول: ظهور، کسب قدرت، سقوط

الف. نسب و خاستگاه و خاندان

درباره نیاکان و خاستگاه خاندان بویه اطلاع دقیق و معتبر در دست نداریم و این البته منحصر به آنها نیست. چه نسب و پیشینه بعضی دیگر از سلسله‌هایی که بر ایران بعد از اسلام فرمان راندند نیز به درستی معلوم نیست و آنچه در منابع آمده است غالباً مجعول و مخدوش و یا آمیخته با افسانه‌هاست. بی‌گفتگو عوامل و انگیزه‌هایی این جعل و آمیختگی را، لاف‌ل به دیده عامه مردم، که بنا بر دلایل تاریخی، بیشتر به «گذشته» می‌نگریستند تا آینده، مقبول و معقول جلوه می‌داده است. بازتاب این «نگاه» را در تاریخ‌نگاری، ادبیات و مخصوصاً به قوت تمام در داستان‌گزارای ایرانیان می‌توان دید. باید گفت که در ادوار پیش از یورش مغول، بیشتر خاندان‌هایی که در اطراف و اکناف ایران بزرگ بر تخت فرمانروایی تکیه می‌زدند، برای جلب توجه مردم و اطاعت آنان، نسب خود را به ساسانیان، و گاه از آنجا به هخامنشیان و حتی سلسله‌ها و خاندان‌های داستانی می‌رساندند؛ و این خود نمایانگر این معنی است که روزگار فرزندان اردشیر بابکان، بنا به شواهد تاریخی، هنوز در خاطره نسل‌ها زنده بوده است و به‌رغم گذشت چند قرن، پذیرای دولت و حکومت کسانی می‌شدند که به آن خاندان‌ها نسب می‌بردند یا مدعی انتساب به آن‌ها بودند.

درباره نسب ابوشجاع بویه، که پسرانش نخستین دولت بزرگ و نیرومند ایرانی پس از اسلام را در سراسر عراق و فارس و کرمان و ولایت جبال و کرانه‌های دریای پارس بنیاد کردند، آنچه نوشته‌اند از روزگار عضدالدوله، نامورترین فرمانروای این سلسله،

وارد منابع شد و مورخان و نویسندگان درباره آن به گفتگو پرداختند. ابن خلکان آورده است که عضدالدوله چون بغداد را از عزالدوله بختیار گرفت، خواست کاتب او ابواسحاق ابراهیم بن هلال صابی را، که نامه‌هایش به عنوان کاتب امیر عراق به فاتح بویه‌ای خشم و کینه او را برانگیخته بود، لگدکوب پیلان کند. اما به مشورت یارانش از آن کار منصرف شد و صابی را به زندان انداخت. حدود چهار سال بعد او را به شفاعت دیگران آزاد کرد و دستور داد کتابی در اخبار دولت دیلمیان، و البته نسب آنان، بنویسد و صابی نیز کتاب التاجی فی اخبار الدولة الدیلمیة را نوشت. وقتی از وی، که لابد جبراً به این کار تن داده بود، پرسیدند چه می‌نویسد، پاسخ داد: «دروغ‌ها و یاوه‌هایی به هم می‌بافم.» خبر به عضدالدوله بردند و خشم امیر را چنان بر ضد او برانگیختند که تا زنده بود صابی را به کارهای دولتی وارد نکرد.^۱ به گزارش ابوعلی مسکویه، صابی هر بخش از کتاب را پس از نگارش به نظر عضدالدوله می‌رسانید و امیر هم مواضعی را تغییر می‌داد، بر آن می‌افزود یا از آن می‌کاست و باز می‌گرداند تا همه کتاب به همین شیوه نوشته شد.^۲

ابواسحاق صابی در این باره در آن کتاب آورده است که گیلیان به چهار طایفه بر دیگران فخر می‌فروشد. یکی از آن طوایف شیر ذیلاوند^۳ نام دارد که در ناحیه کناهج^۴ می‌زیند و اسلاف عضدالدوله به شمار می‌روند. در گزیده‌ای از کتاب التاجی صابی که اکنون در دست است، فقط اشاره شده است که نسب خاندان بویه به بهرام گور می‌رسد؛ اما بیرونی نسب‌نامه کامل را از اصل کتاب صابی نقل کرده است. این نسب‌نامه در متن چاپی الآثار الباقیه به این صورت آمده است: «بویه بن فناخسرو بن ثمان بن کوهی بن شیرزیل الاصغر بن شیرکذه بن شیرزیل الاکبر بن شیران شاه بن شیرفنه بن

۱. ابن خلکان، ۵۲/۱.

۲. تجارب، ۲۳/۳.

۳. شیر ذیل، که در بعضی از متون به صورت شیرزیل هم آمده است، گویشی از شیر دل است. بنابراین شیر ذیلاوند یعنی طایفه‌ای که به مردی به نام یا لقب «شیردل» نسب می‌برند.

۴. شکل دیگری است از «لاهج، لاهجان، لاهیجان»، شهر معروف در ولایت گیلان. در متون کهن همه این ضبط‌ها مکرر آمده است. مثلاً نک: رساله «السید المؤید بالله علیه السلام»، ص ۲۹۲؛ رساله «الهادی الحقیقی علیه السلام»، ص ۳۳۳؛ و رساله «السید ابوطالب الاخیر علیه السلام»، ص ۳۳۳.

سستان شاه بن سسن خره بن شوزیل بن سسناذر بن بهرام گور^۱. این نسب‌نامه در متن مطبوع تاریخ‌گزیده حمدالله مستوفی، هم به نقل از صابی، اما شامل ۱۳ تن، چنین است: «بویه بن فناخسرو بن تمام بن کوهی بن شیرذیل بن شیرکنده بن شیرذیل بن شیرویه بن شستان شاه بن سیس فیروز بن شیرذیل بن سنباد بن بهرام گور»^۲. نسب‌نامه‌ای که در متن چاپی تاریخ طبرستان سید ظهیرالدین مرعشی آمده است، به دو موضع جداگانه که مؤید یکدیگر توانند بود، شامل ۱۱ تن، در ضبط نام و وجود برخی اشخاص با شجره‌های بالا متفاوت است: «بویه بن فناخسرو بن تمام بن کوهی بن شیره زیل بن شیرانشاه بن سیستان بن سیس جرد بن شیره زیل بن سنباد بن بهرام گور»^۳.

به گفته ابوریحان بیرونی، نویسنده‌ای به نام ابومحمد حسن بن علی بن نانا نیز کتابی مختصر در اخبار این خاندان داشته است که در آن نام پدر بویه را فنا خسره بن ثمان آورده است. برخی هم «کوهی» را در نسب‌نامه نیاورده‌اند. درباره بهرام هم اتفاق نظر وجود ندارد، چنان‌که همه مورخانی که خاندان بویه را ایرانی‌نسب می‌دانند، این بهرام را با بهرام گور تطبیق می‌دهند؛ و نویسندگانی که خاندان بویه را عرب‌نژاد می‌خوانند، او را بهرام بن ضحاک بن الایض بن معاویه بن الدیلم بن باسل بن ضبة بن اُد دانسته‌اند^۴. همچنین نام «لاهو» را هم -پسر معاویه و پدر دیلم- در سلسله‌نسب وارد کرده‌اند و گفته‌اند فرزندان او به همین سبب «لیاهج» نام گرفتند^۵. از این گزارش برمی‌آید که برخی از نویسندگان نسب خاندان بویه را سرانجام به عرب رسانده‌اند؛ هم آنکه لیاهج نام خود را از این طایفه گرفته است. به هر حال، بیرونی متذکر شده است که نخستین

۱. بیرونی، ۲۸؛ صابی، المتعز من کتاب التاجی، صص ۳۲-۳۳؛ نیز نک: مقریزی، السلوک، ۳۵/۱. عین متن را بی‌تصرف نقل کرده‌ام.

۲. حمدالله مستوفی، تاریخ، ۴۰۹. پیداست که بعضی از آن‌ها، ظاهراً به دست کاتبان نسخه‌ها، تحریف و تصحیف شده است.

۳. مرعشی، ۱۵۱، ۱۷۵.

۴. مقایسه کنید با: خواندیر، دستور الوزراء، ۱۱۵. نیز سطور پایین‌تر کتاب حاضر را ببینید.

۵. بیرونی، ۳۸.

فرد شناخته شده از این طایفه، تنها (ابوشجاع) بویه بن فناخسرو است؛ و این طوایف به حفظ نسب خود، معروف نیستند و پیش از آنکه به قدرت دست یابند، چنین نسب‌نامه‌ای از آنها شناخته نبود. از آن گذشته به‌ندرت نسب‌نامه‌ای با اجزا و اعضای متصل و پی‌درپی، به‌رغم گذشت زمان‌های دراز، محفوظ می‌ماند.^۱

ابونصر بن ماکولا، نسب‌شناس و رجالی و ادیب نامدار اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری، نسب‌نامه خاندان بویه را چنین آورده است: «ابوشجاع بویه بن فناخسرو بن تمام بن کوهی بن شیرزیل الاصغر بن شیرکذه بن شیرزیل [الاکبر] بن سنادر بن بهرام جور بن یزدجرد بن هرمز بن شاپور... بن بابک بن ساسان الاصغر بن بابک بن ساسان الاکبر»^۲. باید اشاره کرد که ابن الاثیر، بنا بر متن چاپ شده الکامل، داستان صابی و نگارش کتاب التاجی را ذکر کرده است، ولی از نسب‌نامه‌ای که او برای خاندان بویه ترتیب داده بوده، خبر نداده و فقط نسب‌نامه‌ای را که ابن ماکولا در کتاب خود آورده، نقل کرده است. در این گزارش، خلل میان شیرزیل الاکبر و سنادر یا سنباد بن بهرام پُر شده و نسب‌نامه به این صورت آمده است: «ابوشجاع بویه بن فناخسرو بن تمام بن کوهی بن شیرزیل الاصغر بن شیرکنده بن شیرزیل الاکبر بن شیران شاه بن شیرویه بن شستان شاه بن سیس فیروز بن شیرزیل بن سنباد بن بهرام جور بن یزدجرد بن هرمز بن شاپور بن شاپور». ابن الاثیر^۳ همچنین متذکر شده است که به گفته ابوعلی مسکویه، خاندان بویه خود را از فرزندان یزدگرد بن شهریار، آخرین شاه ساسانی (نه یزدگرد پسر هرمز)، می‌شمرند^۴. با آنکه ابوعلی مسکویه آن نسب‌نامه را به خود خاندان بویه متسبب کرده است، ولی ابن الاثیر سخن ابن ماکولا را که در نسب‌شناسی مهارت داشته است، درست دانسته است. ابن کثیر هم نسب‌نامه‌ای به نقل از ابن ماکولا آورده است که در آن، قطع نظر از اختلافات صوری با آنچه ابن الاثیر از هم‌او آورده است و به اقرب احتمال حاصل بی‌دقتی کاتبان یا اشتباه مصححان هر دو

۱. همانجا.

۲. ابن ماکولا، الاکمال فی دفع الارتیاب... ۲۷۲/۱.

۳. الکامل، ۸۸-۸۷/۷.

۴. نیز نک: ابن العبري، مختصر الدول، ۱۶۰؛ ابن خلدون، العبر، ۵۶۳/۴.

اثر است، نام پسر بهرام گور را به جای سنباد^۱، سیسان خوانده است. چنان که همین نام در نسب‌نامه صابی^۲ به صورت «سناذر» آمده است. در حقیقت، اختلاف میان نسب‌نامه‌ای که از صابی نقل کرده‌اند با آنچه از ابن ماکولا آورده‌اند، چیزی جز تحریف و تصحیف نام برخی از اعضای نسب‌نامه نیست^۳. ابن خلدون نیز نسب‌نامه منقول از ابن ماکولا را آورده^۴ و آن را مجعول خوانده است. از جمله دلایلش آن است که اگر این نسب‌نامه درست می‌بود، البته مخفی نمی‌ماند؛ و اگر ارتباط نسبی آنها با دیلمیان خلیلی داشت^۵، نمی‌توانستند بر آنها استیلا یابند^۶. پنهان کردن این نسب خسروانه، آن‌چنان که حمدالله مستوفی آورده است که «این بویه... گوهر خود نهان داشتی»، هم بی‌معنی می‌نماید. زیرا در آن روزگار چنان نسبی، اگر هم به ثبوت نمی‌رسید، می‌توانست چاره‌ساز و سودمند باشد. مستوفی سپس آورده است که ابوشجاع بویه در ناحیه‌ای از ولایت دیلمان قزوین که کیا کلش نام داشت، مقیم بود^۷. در حقیقت، هیچ روایتی گویای آنکه ابوشجاع بویه خود را از نوادگان ساسانیان انگاشته باشد در دست نیست و حتی سه پسر او نیز چنین ادعایی نداشتند. این انتساب و دعوی مربوط است به روزگار عضدالدوله که در اوج شوکت و شهرت، لابد دولت خود را جانشین ساسانیان و بلکه ادامه آن می‌شمرد و برای اثبات چنین مدّعی، به چنین نسب‌نامه‌ای نیازمند بود.

شگفت آنکه برخی مورخان و نسب‌نامه‌نویسان عرب و گاه مستعرب، به عادت خود که برای هر موجود قابل اعتنایی نسب سامی و عربی می‌ساختند، خاندان بویه را هم از این قاعده بی‌اساس مستثنی نکردند و دیلمیان را فرزندان باسل بن آشور بن سام

۱. در متن الکامل ابن الاثیر و تاریخ‌گزیده حمدالله مستوفی نک: ابن کثیر، ۱۱، ۱۷۲.

۲. که بیرونی آن را نقل کرده است.

۳. مقایسه کنید با ابن عماد ۲۹۲/۱ که نسب ابوشجاع را بدون ذکر وسائط، مستقیماً به بابک «یکی از اکاسره» رسانده است.

۴. در نسخه‌های مطبوع تاریخ ابن خلدون هم این نسب‌نامه مغلوط و محرف است.

۵. یعنی نسباً دیلمی نبودند.

۶. ابن خلدون، ۵۶۳/۴.

۷. تاریخ‌گزیده، چاپ نوایی، ۴۰۹.

بن نوح، و تیره عربی سامیان دانستند.^۱

ابوشجاع بویه، مردی ماهیگیر و تنگدست، سه پسر داشت. گفته‌اند که پسران هنوز خردسال یا نوجوان بودند که مادرشان درگذشت. غیر از این، بسیاری از دیگر روایت‌هایی که نخستین بار از ابوشجاع و فرزندانش یاد کرده است، افسانه‌آمیز و داستانی است و پیداست که آنها را بعدها، به روزگار فرمانروایی آل بویه ساخته‌اند و آب و رنگ داده‌اند و ترویج کرده‌اند. مضمون کلی این روایت‌ها آن است که ابوشجاع بویه خواب دید که بول می‌کند و از ذکرش آتشی بزرگ زیانه می‌کشد و به آسمان می‌رود و نخست سه شاخه می‌شود و از هر شاخه، زیانه‌های بسیار لهیب می‌کشد، چنان‌که همه جهان را روشن می‌کند و شهرها و مردم، همه در برابر آن خاشع‌اند. منجم و معبری آن را چنین تعبیر کرد که سه پسر او به حکومت دست می‌یابند و از آنها فرزندان بسیار می‌آید که بر جهان مستولی می‌شوند. ابوشجاع که می‌پنداشت آن خواب‌گزار او را به سخره گرفته است، پسرانش را گفت تا وی را زدند؛ اما آن خواب‌گزار از سخش بازنگشت و وعده گرفت که چون آن خواب به حقیقت پیوندد، او را به یاد آورند. ابن الاثیر و به دنبال او ابن کثیر، این روایت را بدون ذکر سلسله راویان، از شهریار بن رستم دیلمی نقل کرده‌اند که از دوستان ابوشجاع بویه بود و او و فرزندانش را، که در غم مرگ همسر و مادر سخت اندوهناک بودند، تسلی داده و به خانه خود برده و طعام خورانده بود که آن خواب‌گزار بیامد و آن سخنان گفته شد.^۲ مرگ همسر ابوشجاع بویه در این تاریخ، به اقرب احتمال، نادرست است. زیرا مادر رکن‌الدوله حسن بن بویه یعنی همسر ابوشجاع، سال‌ها بعد به روزگار فرمانروایی رکن‌الدوله ولایت جبال، به سال ۳۳۸ق یا همان حدود، درگذشت و پیکرش را به آمل بردند و دفن کردند.^۳ قسمتی از گزارش ابن الجوزی در این باره ملموس‌تر و روایانش مشخص‌ترند. ابن الجوزی از محمد بن عبدالباقی البزاز و او از علی بن محسن تنوخ

۱. قلقشندی، صبح الاعشی، ۴۲۱/۱.

۲. ابن الاثیر، ۸۷۷-۸۹۰ ابن کثیر، ۱۷۳/۱۱.

۳. ابن اسفندیار، ۳۰۰، مرغشی، ۱۸۱.

و او از پدرش و او از علی بن حسان الانباری کاتب نقل کرده‌اند که علی بن حسان گفت معزالدوله مرا مأمور کرد خانه‌ای در شهرکی در دیلمان بنا کنم، و همچنین از من خواست در آنجا به جستجوی مردی دیلمی به نام ابوالحسین بن شیر کوه^۱ برخیزم و چون او را بیابم، سخت محترمش شمارم و سلام امیر را بدو رسانم و از زبان امیر او را بگویم که «من کودک بودم که تو و پدرم به دیلمان خواب او را به مفسری بردید. چون خردسال بودم، از آن چیزی به یادم نمانده است؛ اکنون آن را بازگوی». علی بن حسان گفت به دیلمان آن مرد را یافتم و درخواست امیر را بازگفتم. او گفت: «میان من و بویه دوستی راسخ بود و این خانه من و در کنار آن خانه اوست. روزی بویه مرا گفت خوابی دیده که از آن شگفت‌زده و هراسناک شده است... چند ماه بعد... مردی که از آنجا می‌گذشت آگهی می‌داد که خوابگزار و منجم است. بویه را متوجه او کردم و برخاستم و به خانه‌اش آوردم. بویه او را گفت شبی در خواب چنین دیدم... خوابگزار گفت آن را تعبیر می‌کنم بدان شرط که لااقل هزار درهم مرا بدهی... سرانجام بزرگ‌ترین ماهی را که صید کرده بودیم به او دادیم و او هم پذیرفت...^۲ چند سال گذشت و آن حادثه را فراموش کردم تا آنکه بویه به خراسان رفت و خبر رسید که علی پسر بویه بر آرجان و آن‌گاه فارس استیلا یافته است. او برای خویشانش در اینجا مال و هدایا می‌فرستاد و یک بار فرستاده‌ای از سوی او پیامد و مرا بخواست و با خود نزد علی بویه برد و من از شوکت و ملکتش در شگفت شدم... آن‌گاه امیر مرا به خلوت بخواند و گفت تا آن خواب را بازگویم. سپس ده هزار دینار به من داد و گفت این بهای آن ماهی است که به آن خوابگزار دادی... نیز از من خواست همانجا نزد او بمانم، ولی نپذیرفتم و او مرا بسیار مال دیگر داد و بازگشتم». علی بن حسان گفت چون نزد معزالدوله بازگشتم، آن داستان به او بازگفتم^۳.

۱. در گزارش ابن الاثیر نام آن مرد، شهریار پسر رستم دیلمی است.

۲. همان حکایت سابق در اینجا هم آمده است.

۳. المتظلم، ۲۶۸/۶-۲۷۰.